

ملحق رقم (٤)

پیوست ٤

في بيان الفداء وحجر الزاوية (١)

در بیان فدا شدن و سنگ زاویه (٢)

(... دين الله كله يكاد يكون مسألة واحدة فتح بها خلق الإنسان الأرضي ذكرها تعالى بقوله: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾، والقرآن كله في الفاتحة والفاتحة في البسمة والبسمة في الباء والباء في النقطة والنقطة علي ع، قال أمير المؤمنين: (أنا النقطة)، وماذا كان أمير المؤمنين علي ع غير أنه خليفة الله في أرضه؟!)

همه‌ی دین خدا تقریباً یک موضوع است که خداوند آفرینش انسانی زمینی را با آن آغاز نمود و خدای تعالی با **(من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم)** به آن اشاره فرموده است. قرآن جملگی در سوره‌ی فاتحه است و فاتحه در بسمله و بسمله در «باء» و «باء» در نقطه و آن نقطه علی ع است. امیرالمؤمنین ع می‌فرماید: **«من آن نقطه هستم»**. و امیرالمؤمنین علی ع چیست؟! جز اینکه ایشان جانشین خدا بر زمینش می‌باشد؟!)

إذن، فالنقطة والباء والبسمة والفاتحة والقرآن والدين كله هو خليفة الله في أرضه، والقرآن والدين كله هو العهد والميثاق الذي أخذ على العباد بإطاعة خلفاء الله وأودعه الله في حجر الأساس أو الحجر الأسود أو حجر الزاوية أو الحجر

1. هذا الملحق هو نص أجابة السيد أحمد الحسن على سؤال، تم نقله والإجابة عليه حرفياً في كتاب التوحيد وكتاب الجواب المنير عبر الأثير - الجزء الرابع، وطرح هنا مختصراً للفائدة.

2- این پیوست متن پاسخ سید احمدالحسن به یک پرسش است، که این پرسش و پاسخ در کتاب توحید و کتاب پاسخ‌های روشنگر بر بستر امواج - جلد ٤ به طور کامل آمده و در اینجا برای بهره‌مند شدن به اختصار بیان شده است.

المقتطع من محمد ﷺ لهدم حاكمية الشيطان والطاغوت، وقد ذكر هذا الحجر في الكتب السماوية وفي الروايات، وقریش عندما اختلفوا فيمن يحمل الحجر كانوا يعلمون أن هذا الحجر يشير إلى أمر عظيم ولهذا اختلفوا فيمن يحمله، وكانت مشيئة الله أن محمداً ﷺ هو من حمل الحجر ووضعه في مكانه لتتم آية الله، وإشارته سبحانه أن قائم الحق والعبد الذي أودعه الله العهد والميثاق الذي يشير له هذا الحجر سيخرج من محمد ﷺ الذي حمل الحجر.

بنابراین نقطه و باء و بسمله و فاتحه و قرآن و دین همگی عبارتند از همان جانشین خدا در زمینش. قرآن و دین تماماً همان عهد و پیمانی است که از بندگان بر اطاعت جانشینان الهی گرفته شده است و خدا آن را در حجر الاساس یا حجرالاسود یا سنگ بنا یا سنگ جدا شده از حضرت محمد ﷺ برای منهدم ساختن حاکمیت شیطان و طاغوت به ودیعه نهاده است. این سنگ در کتب آسمانی و در روایات یاد شده است.

قریش آن گاه که بر سر کسی که سنگ را بردارد با هم دچار اختلاف شدند، می دانستند این سنگ به موضوع مهمی اشاره دارد و به همین جهت در مورد کسی که قرار بود حامل آن باشد، دچار اختلاف و چند دستگی شدند. خواست و مشیت خدا آن بود که حضرت محمد ﷺ کسی باشد که آن سنگ را بر می دارد و در جایش قرار می دهد تا نشانه‌ی الهی به سرانجام رسد؛ اشاره‌ی خدای سبحان آن بود که قائم به حق و بنده‌ای که خدا عهد و ميثاق را در آن به ودیعه نهاده است و این سنگ به او اشاره می کند، از محمد ﷺ که سنگ را حمل کرده بود، خارج می گردد.

عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع، قَالَ: (إِنَّ قُرَيْشًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ هَدَمُوا الْبَيْتَ فَلَمَّا أَرَادُوا بِنَاءَهُ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُ وَأَلْقِي فِي رُوعِهِمُ الرُّعْبُ حَتَّى قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لِيَأْتِي كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِأَطْيَبِ مَالِهِ وَلَا تَأْتُوا بِمَالٍ اِكْتَسَبْتُمُوهُ مِنْ قَطِيعَةٍ رَجِمَ أَوْ حَرَامٍ، فَفَعَلُوا فَخَلِيَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ بِنَائِهِ فَبَنَوْهُ حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى مَوْضِعِ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ فَتَشَاجَرُوا فِيهِ أَيُّهُمْ يَضَعُ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ فِي مَوْضِعِهِ حَتَّى كَادَ أَنْ يَكُونَ بَيْنَهُمْ شَرٌّ، فَحَكَّمُوا أَوَّلَ مَنْ يَدْخُلُ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ، فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا أَتَاهُمْ أَمَرَ بِثَوْبٍ فَبَسَطَ ثُمَّ وَضَعَ الْحَجَرَ فِي وَسْطِهِ ثُمَّ أَخَذَتِ الْقَبَائِلُ بِجَوَانِبِ الثَّوْبِ فَرَفَعُوهُ ثُمَّ تَنَاولَهُ ﷺ فَوَضَعَهُ فِي مَوْضِعِهِ فَخَصَّهُ اللَّهُ بِهِ) الكافي: ج ٤ ص ٢١٧.

از سعید بن عبدالله اعرج از ابی عبدالله ع نقل شده است که فرمود: «قریش در جاهلیت خانه (کعبه) را ویران کردند. هنگامی که خواستند آن را بنا کنند نیرویی بین آنها و آن بود که ترس در دل هایشان انداخت تا این که کسی از آنها گفت: از بین هر یک از شما، مردی که

پاک‌ترین مال را دارد بیاید و مالی که از طریق قطع رَحْم یا از طریق حرام کسب کرده باشد، نیاورد. چنین کردند و مانع بین آنها و ساخت بنا از بین رفت. شروع به بنا کردن آن نمودند تا به موضع حجرالاسود رسیدند. با یکدیگر مشاجره می‌نمودند که چه کسی حجر الاسود را در جایگاهش قرار دهد تا جایی که نزدیک بود شری واقع شود (نزاع شود). در نهایت حکم کردند اولین کسی که از در مسجد الحرام داخل شود، این کار را انجام دهد. رسول الله ﷺ وارد شد. هنگامی که وارد شد، دستور داد پیراهنی پهن شود، سپس سنگ را میان آن نهاد و پس از آن نمایندگان قبایل گوشه‌های آن را گرفتند و بلندش نمودند. سپس رسول اکرم ﷺ آن را برداشت و در جایگاهش قرار داد و (این گونه) خداوند آن را مخصوص به او ﷺ گردانید» (۳).

فمحمد ﷺ حمل الحجر الأسود، وهذه إشارة أن القائم وحامل الخطيئة وحامل الراية السوداء التي تشير إليها سيخرج من محمد ﷺ.

پس حضرت محمد ﷺ حجرالاسود را حمل نمود و این اشاره‌ای است بر این که قائم و حمل‌کننده‌ی خطا و حامل پرچم سیاه که به آن اشاره دارد، از حضرت محمد ﷺ خارج خواهد شد،

وأيضاً: محمد ﷺ هو من يحمله في صلبه؛ لأنه مستودع في فاطمة بنت محمد ﷺ، ولذا يكون حامل الخطيئة الحقيقي هو رسول الله محمد ﷺ.

و نیز حضرت محمد ﷺ کسی است که او را در صلب خود حمل می‌کند؛ زیرا او در فاطمه دختر محمد ﷺ به ودیعه نهاده شده است و لذا حمل‌کننده‌ی واقعی خطا، پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ می‌باشد.

أما اللون الأسود الذي شاء الله أن يكتسي به هذا الحجر فهو يشير إلى ذنوب العباد ويذكرهم بخطاياهم لعلمهم يتوبون ويستغفرون وهم في بيت الله، وهو نفسه لون رايات قائم الحق، قائم آل محمد السوداء، فالرايات السود تشير إلى الحجر والحجر يشير إليها، وكلاهما يشيران بلونهما الأسود إلى خطيئة نقض العهد والميثاق المأخوذ على الخلق في الذر. وأيضاً: يشيران إلى ما يتحمّله من عناء حامل هذه الخطيئة - وحامل الراية السوداء التي تشير إلى الخطيئة - العبد الذي أوكل بكتاب العهد والميثاق، وهو الحجر الأسود وهو قائم آل محمد.

اما رنگ سیاهی که خداوند خواسته است تا این سنگ را با آن بپوشاند، به گناه بندگان اشاره دارد و خطاها و اشتباه‌هایشان را به آنها یادآوری می‌کند، تا شاید در حالی که در خانه‌ی خدا هستند توبه کنند و آمرزش بخواهند. این رنگ، همان رنگ سیاه پرچم حق قائم است؛ پرچم‌های سیاه به سنگ اشاره دارد و سنگ هم به آن اشاره می‌کند و این دو با رنگ سیاه خود، با گناه و خطای نقض عهد و میثاقی که از خلق در عالم ذر گرفته شد، و همچنین به رنجی که حامل این خطا و حامل پرچم سیاهی که به این خطا و گناه اشاره می‌کند، بر دوش می‌کشد، اشاره می‌نمایند؛ بنده‌ای که به نوشتن این عهد و پیمان موکل شد؛ او، همان حجرالاسود و همان قائم آل محمد است.

والحجر مرتبط بمسألة الفداء الموجودة في الدين الإلهي وعلى طول المسيرة المباركة لهذا الدين فدين الله واحد؛ لأنه من عند واحد، والفداء قد ظهر في الإسلام بأجلى صورته في الحسين ع، وقبل الإسلام تجد الفداء في الحنيفية دين إبراهيم ع بإسماعيل، وتجده أيضاً بعبد الله والد الرسول محمد ﷺ، وأيضاً تجده في اليهودية دين موسى ع بيحيى بن زكريا ع، وتجده في النصرانية بالمصلوب.

و این سنگ با مسئله‌ی فدا شدن که در دین الهی و در طول مسیر یکتای مبارک این دین وجود دارد، ارتباط دارد؛ چرا که دین خدا یکی است؛ چون از سوی یگانه آمده است، و فداکاری و ایثار در اسلام با روشن‌ترین صورت در حسین ع تجلی یافت و قبل از اسلام نیز در دین حنیف ابراهیم ع با اسماعیل متجلی گشت. این موضوع را در عبدالله پدر حضرت محمد ﷺ نیز می‌یابیم؛ و همچنین در دین یهود دین موسی ع، در یحیی پسر زکریا ع و در مسیحیت با مصلوب (به صلیب کشیده شده) جلوه‌گر شده است؛

وبغض النظر عن كون النصارى يتوهمون أنّ المصلوب هو عيسى ع نفسه، فإنهم يعتقدون بأنّ المصلوب هو حامل الخطيئة، ومعتقداتهم وإن كان فيها تحريف ولكن هذا لا يعني أنها جميعاً جاءت من فراغ تام وليس لها أي أصل في دين الله سبحانه حرقت عنه، بل كثير من العقائد المنحرفة في الحقيقة هي تستند إلى أصل ديني أخذ علماء الضلال غير العاملين وحرّفوه وبنوا عليه عقيدة فاسدة.

صرف نظر از این که نصاری گمان می‌کنند که مصلوب، خود عیسی ع بوده است؛ آنها اعتقاد دارند که فرد به دار آویخته شده همان بر دوش کشنده‌ی گناه است. چنین اعتقادی اگر چه دستخوش تحریف شده است ولی به آن معنا نیست که کاملاً پوچ باشد و هیچ اصل و

ریشه‌ای در دین خدای سبحان که این اعتقاد از آن انحراف یافته است، نداشته باشد؛ بلکه بسیاری از عقاید منحرف، در حقیقت مستند به مبدأ دینی است و خاستگاه دینی دارد که علمای گمراه غیرعامل، آن را به دست گرفته، منحرف ساخته و عقیده فاسدی بر مبنای آن پایه‌ریزی کرده‌اند.

فقضية كون الرسل يتحملون بعض خطايا أممهم ليسيروا بالأمة ككل إلى الله موجودة في دين الله ولم تأت من فراغ، ويمكنك مراجعة نصوص التوراة مثلاً للاطلاع على تحمل موسى ع عناءً إضافياً لما يقترفه قومه من الخطايا. ورسول الله محمد ﷺ تحمل خطايا المؤمنين قال تعالى: ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾ [الفتح: ٢].

این قضیه که پیامبران برخی خطاهای امت‌های خود را متحمل می‌شوند تا امت را جملگی به سوی خداوند سیر دهند، در دین خدا وجود دارد و بی‌پایه و اساس نیست. به عنوان مثال شما با مراجعه به متون تورات درمی‌یابید که موسی ع رنج و زحمت مضاعفی را متحمل می‌شود هنگامی که قومش خطاهایی را مرتکب می‌شوند. حضرت محمد ﷺ نیز خطاهای مؤمنین را متحمل می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: **((تا خداوند گناه تو را آنچه پیش از این بود و آنچه پس از این باشد برای تو بیامرزد و نعمت خود را بر تو تمام کند و تو را به صراط مستقیم راه نماید))**(۴).

وتفسيرها في الظاهر: أنه تحمل خطايا أمته وغفرها الله له، عن عمر بن يزيد بياع السابري قال: (قلت: لأبي عبد الله ع: قول الله في كتابه ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ قال: ما كان له من ذنب ولا هم بذنب ولكن الله حملة ذنوب شيعته ثم غفرها له) تفسير القمي: ج ٢ ص ٣١٤.

تفسیر ظاهری آیه چنین است که او گناهان امت را بر دوش می‌گیرد و خداوند آنها را برای او می‌آمرزد. از عمر بن یزید بیاع سابری نقل شده است که گفت: به ابو عبدالله ع درباره‌ی آیه‌ی **(لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ)** سؤال کردم. حضرت ع فرمود: **«پیامبر معصیتی نداشت و اراده‌ی معصیتی نکرد ولی خداوند گناهان شیعیان را بر او تحمیل فرمود، سپس آنها را برای او آمرزد»**.

وتحمّل الرسل لخطايا أممهم لا يعني أنهم يتحمّلون خطيئة نقض العهد والميثاق عن منكري خلفاء الله الذين يموتون على هذا الإنكار، بل هم يتحمّلون خطيئة من غفل عن تذكّر العهد والميثاق ونقضه مدة من الزمن في هذه الحياة الدنيا، كما أنّ تحملهم لخطايا أممهم لا يعني أنهم يصبحون أصحاب خطيئة عوضاً عن أممهم، بل معناه: أنهم يتحمّلون أثقالاً إضافية وعناءً إضافياً في تبليغ رسالاتهم في هذه الدنيا للناس.

اینکه فرستادگان، گناهان امت‌هایشان را متحمل می‌شوند به این معنا نیست که آنها گناه نقض عهد و پیمان منکرین جانشین خدا را که بر این انکار می‌میرند، متحمل می‌شوند بلکه آنها گناه کسی را بر دوش می‌گیرند که از یادآوری این عهد و پیمان غفلت ورزیده و مدت زمانی در این زندگی دنیوی، نقض عهد نموده است. به علاوه این که فرستادگان گناهان امت‌هایشان را متحمل می‌شوند به این مفهوم نیست که آنها به جای امت‌هایشان، خود اهل گناه و معصیت می‌شوند بلکه به این معنا است که آنها بارهایی اضافی و زحمت و مشقت بیشتری در تبلیغ رسالات خود در این دنیا برای مردم بر دوش می‌گیرند

وهذا طبعاً بإرادتهم هم؛ لأنهم هم من يطلب هذا، فالأب الرحيم بأبنائه يتحمّل نتائج أخطائهم في كثير من الأحيان، وإن كانت تسبب له عناءً ومشقة وربما الآلام والقتل في سبيل الله، كما هو الحال في الحسين ع؛ وذلك لأنّ الأب يرجو صلاح أبنائه في النهاية، وربما كثيرون لا يتذكرون العهد حتى يراق دم أبيهم ولي الله فيكون سبباً لتذكرهم العهد والميثاق، ولهذا تجد الحسين ع الذي شاء الله أن يجعله سبباً لتذكّر عدد كبير من الخلق قد ترك الحج وأقبل يحث الخطى إلى مكان ذبحه ع.

که این موضوع، طبیعتاً با اراده‌ی خود آنها صورت می‌گیرد زیرا خودشان چنین چیزی را درخواست می‌نمایند. چه بسیار پیش می‌آید که یک پدر مهربان و دل‌سوز، پیامدهای خلاف‌کاری و اشتباه فرزندانش را بر عهده می‌گیرد هر چند ممکن است این کار زحمت و مشتق برای او در پی داشته باشد، و حتی گاهی اوقات رنج‌ها و کشته شدن در راه خدا را برای او رقم بزند همان‌طور وضعیت حسین ع نیز همین گونه است، و این از آن رو است که پدر چشم امید دارد که در نهایت کار، فرزندانش اصلاح شوند. چه بسا که بسیاری عهد را به خاطر نمی‌آورند مگر آن گاه که خون پدرشان یعنی ولی خدا بر زمین ریخته شود و این کار عاملی می‌شود بر این که آنها عهد و پیمان را به یاد آورند. از این رو می‌بینیم که امام حسین ع که خداوند اراده فرمود تا او را سببی برای یادآوری عده‌ی بسیاری از خلائق قرار دهد، حج را رها می‌کند و مسیری را که به مکان ذبح شدنش منتهی می‌شود، در پیش می‌گیرد.

أما علاقة الحجر بخطيئة آدم ع، فهذا أمر قد تكفل الأئمة عليهم السلام بيانه وإن كان ربما خفي فيما مضى على الناس لعلّة أرادها الله سبحانه، بل وعلاقة الحجر بخطايا الخلق أيضاً قد تكفلوا بيانه وقد بين هذا الأمر رسول الله محمد صلى الله عليه وآله بأوضح بيان بالعمل - عندما قبل الحجر - ولكنه بيان لمن لهم قلوب ويعون أفعال محمد صلى الله عليه وآله الحكيم الذي يعمل الحكمة، لا كعمر بن الخطاب الذي يصرح أنه لا يفهم لماذا رسول الله محمد صلى الله عليه وآله قبل الحجر؟! ويصرح أن نفسه وحقيقته لا تتقبل تقبيل الحجر، ولكنه يفعله فقط لأنه رأى رسول الله محمداً صلى الله عليه وآله يفعل ذلك أمام آلاف المسلمين، ولا يمكنه مخالفة محمد صلى الله عليه وآله لأنه يدعي أنه خليفته، فهو يسفه فعل محمد صلى الله عليه وآله ويستنّ به مجبراً فأبى مكر هذا، روى البخاري ومسلم وأحمد: (أن عمر جاء إلى الحجر فقبله وقال: إني لأعلم أنك حجر لا تضر ولا تنفع، ولولا أنني رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبلك ما قبلتك). وروى أحمد بسنده عن سويد بن غفلة، قال: (رأيت عمر يقبل الحجر ويقول: إني لأعلم أنك حجر لا تضر ولا تنفع، ولكنني رأيت أبا القاسم صلى الله عليه وسلم بك حفيماً).

اما ارتباط سنگ با گناه آدم ع، موضوعی است که ائمه ع عهده دار تبیین آن شده اند، هر چند این مسئله بنا بر علتی که خداوند سبحان اراده فرموده، ممکن است چند صباحی در گذشته بر مردم پوشیده مانده باشد. ائمه ع همچین تبیین رابطهی سنگ با گناهان خلق را نیز بر عهده گرفته اند. پیامبر خدا حضرت محمد صلى الله عليه وآله با واضح ترین بیان عملی - یعنی هنگامی که سنگ را بوسید - این موضوع را تشریح فرموده است و البته این عمل، بیانی برای کسانی است که بصیرت دارند و کارهای حضرت محمد صلى الله عليه وآله را که حکیم است و حکیمانه عمل می کند، درمی یابند، نه همانند عمر بن خطاب که به صراحت می گوید نمی داند چرا پیامبر خدا حضرت محمد صلى الله عليه وآله سنگ را بوسیده است! وی کاملاً بی پرده می گوید که نفس و حقیقتش بوسیدن سنگ را بر نمی تابد ولی فقط از این رو تن به این کار می دهد که دیده است پیامبر خدا حضرت محمد صلى الله عليه وآله این کار را در حضور هزاران نفر از مسلمانان انجام داده است. عمر بن خطاب نمی تواند با آن حضرت مخالفت ورزد زیرا ادعا می کند که جانشین او است. او کار حضرت محمد صلى الله عليه وآله را سفیهانه می داند و از روی اکراه و اجبار آن عمل را انجام می دهد. آخر این چه مکر و حیلہ ای است؟! بخاری و مسلم و احمد روایت کرده اند: «عمر به سوی حجر آمد و آن را بوسید و گفت: من می دانم که تو فقط سنگ هستی و نه سودی داری و نه زبانی به بار می آوری، و اگر ندیده بودم که رسول خدا صلى الله عليه وآله تو را می بوسید، تو را نمی بوسیدم».

احمد با سند خودش از سويد بن غفله روایت می کند که می گوید: «عمر را دیدم که حجر را می بوسید و می گفت: من می دانم که تو سنگی هستی که نه زبانی می رسانی و نه سودی، ولی ابالقاسم صلى الله عليه وآله را دیدم که تو را بسیار گرامی می داشت».

فعمر بن الخطاب عندما قبّل الحجر صرّح بأنّه كاره لهذا الفعل ومنكر له ومستخف بهذا الحجر وكونه الشاهد على العباد بالوفاء بالعهد والميثاق المأخوذ عليهم في الذر ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ [الأعراف: ١٧٢].

بنابراین عمر بن خطاب وقتی حجر را بوسید، تصریح کرد که از این کار بیزار و متنفر است و این سنگ را خوار و سبک می‌شمارد در حالی که او شاهی بر بندگان بر عهد و ميثاق گرفته شده از آنان در عالم ذرّ می‌باشد: ((و پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندانشان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می‌دهیم تا در روز قیامت نگویید که ما از آن بی‌خبر بودیم)) (۵).

وهذه إشارة جلية لمن لهم قلوب يفقهون بها، بأنّ عمر بن الخطاب منكر للعهد والميثاق المأخوذ، ولذا فنفسه تشمّز من الحجر الشاهد، وبالتالي يحاول عمر إنكار كون الحجر شاهداً حقيقياً، فيخاطب عمر بن الخطاب الحجر الشاهد والحجر الأساس والحجر الأسود بقوله: (إني لأعلم أنك حجر لا تضر ولا تنفع)، وبما أنّ الناس الذين كانوا يحيطون بعمر في هذا الموقف قد رأوا رسول الله محمداً ﷺ حفاً بهذا الحجر شديد الاهتمام به ويقبّل هذا الحجر ويسجد عليه، بل هم أنفسهم قد ورثوا عن حنيفة إبراهيم ع تقديس هذا الحجر والاهتمام به، لذا تدارك عمر قوله بفعله فقبّل الحجر ولكن بعد ماذا؟! بعد أن سفّه عمر تقبيل الحجر الأسود بأنّه حجر لا يضر ولا ينفع، وبالتالي فلا حكمة في تقبيله، وبالتالي فإنّ عمر بقوله وفعله أراد أن يهّمش الحجر الأسود وينفي كونه شاهداً، ويجعل تقبيل رسول الله ﷺ للحجر وسجوده عليه أمراً مبهماً غير مفهوم خالياً من الحكمة.

و این اشاره‌ای آشکار برای کسانی است که دل‌هایی دارند که با آن می‌فهمند، به این که عمر بن خطاب، منکر عهد و پیمان گرفته شده است و در نتیجه نفس وی از سنگ شاهد بیزار و مُنزجر است. در نتیجه، عمر می‌کوشد این واقعیت را که حَجْر شاهد حقیقی است انکار کند،

پس سنگ شاهد، سنگ اساس و حجر الاسود را با عبارت «من می‌دانم که تو نه زیانی می‌رسانی و نه سودی» مخاطب قرار می‌دهد. از آنجا که مردمی که گرداگر عمر بودند، در همین موضع، پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ را دیده بودند که این سنگ را بسیار گرمی می‌داشت و نسبت به آن اهتمام فراوانی می‌ورزید و آن را می‌بوسید و بر آن سجده می‌کرد، حتی خود آنها تقدیس و اهتمام به این سنگ را از دین حنیف ابراهیم ع به ارث برده بودند، لذا عمر پس انجام آن عمل، درصدد جبران سخنش برآمد، ولی چه حاصل؟ پس از آن که عمر بوسیدن حجرالاسود را بی‌خردی خواند چرا که نه سودی می‌رساند و نه زیانی دارد، بوسیدن آن فارغ از هر نوع حکمتی است و لذا عمر با گفتار و کردار خود می‌خواست حجرالاسود را نادیده بگیرد و آن را بی‌اهمیت جلوه دهد و شاهد بودن آن را منتفی سازد و بوسه‌ی پیامبر خدا ﷺ بر حجر و سجده‌گزاری حضرت بر آن را موضوعی مبهم، نامفهوم و عاری از حکمت جلوه دهد.

والحقیقة، إنه لو كان الحجر الأسود لا يضر ولا ينفع لكان فعل رسول الله ﷺ - وحاشاه - خالياً من الحكمة، ولا يمكن أن يكون فعل رسول الله ﷺ له معنى وحكماً إن لم يكن هذا الحجر يضر وينفع بإذن الله وبحوله وقوته سبحانه.

واقعیت آن است که اگر حجر الاسود نه زیانی می‌رساند و نه سودی به بار دارد، کار پیامبر خدا ﷺ خالی از حکمت می‌بود که هرگز چنین نیست و امکان ندارد که عمل پیامبر خدا ﷺ معنا و حکمتی در بر داشته باشد، اگر این سنگ به اذن خدا و با حول و قوت الهی خالی از سود و زیان می‌بود.

إذن، فمشیئة الله أن يظهر ما يبطنه عمر من موقف تجاه الحجر أو العبد الموكل بالعهد والميثاق أو قائم آل محمد، وسبحان الله لا يضر الإنسان سوءاً إلا أظهره الله في فلتات لسانه.

پنابراین خواست و مشیئت الهی بر آن بود که آنچه را که عمر نسبت به حجر یا بنده‌ی موکل په عهد و پیمان یا قائم آل محمد در دلش نهفته می‌داشت، برملا سازد. سبحان الله آدمی نیت سوئی در دل پنهان نمی‌دارد مگر این که خداوند آن را در لغزش‌های گفتاری‌اش پدیدار می‌گرداند.

وقد تكفل رسول الله محمد ﷺ بيان أهمية الحجر الأسود وفضله بأقواله وأفعاله، ويكفي أن تعرف أن رسول الله ﷺ قبله وسجد عليه، ولم يسجد رسول الله ﷺ على جزء من الكعبة غير الحجر الأسود، وبلغ عظيم هذا الأمر وأهميته

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: (استلموا الركن، فإنه يمين الله في خلقه، يصافح بها خلقه، مصافحة العبد أو الدخيل، ويشهد لمن استلمه بالموافاة) المحاسن: ج ١ ص ٦٥.

پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ بیان اهمیت حجرالاسود و ارزش و فضیلت آن را با گفتار و کردار خود بر عهده گرفت و همین بس که بدانی پیامبر خدا ﷺ آن را بوسید و بر آن سجده کرد، و این در حالی است که پیامبر خدا ﷺ جز بر حجرالاسود، بر هیچ جای دیگر کعبه سجده ننموده است. عظمت و اهمیت این موضوع تا آن جا رسید که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «رکن را استلام (ببوسید و لمس) کنید چون او دست خدا بین بندگانش است که با آن با مخلوقاتش مصافحه می کند، مانند مصافحه ای که با بنده ی خود و یا با پناهنده ی خود می کند، و آن سنگ نسبت به کسانی که او را لمس می کنند و می بوسند در روز قیامت شهادت به برخورد و ملاقات و وفای به عهد و میثاق می دهد».(۶)

والمراد بالركن أي الحجر الأسود؛ لأنه موضوع فيه، وتابع الأئمة ؑ نهج رسول الله ﷺ في بيان أهمية الحجر بأقوالهم وأفعالهم، فبينوا أَنَّ الحجر هو حامل كتاب العهد والميثاق، وَأَنَّ أَدَمَ قَد بَكَى أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَنَصَبَ مَجْلِسًا لِلْبِكَاءِ بِقَرَبِ الْحَجَرِ لِيُكْفَرَ عَنْ خَطِيئَتِهِ فِي نَقْضِ الْعَهْدِ ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ أَدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ [طه: ١١٥]. وَأَنَّ الْحَجَرَ كَانَ دَرَّةً بَيْضَاءَ تَضِيءُ وَلَكِنَّهُ فِي الْأَرْضِ تَحَوَّلَ لِلسَّوَادِ بِسَبَبِ خَطَايَا الْعِبَادِ، فَهَذِهِ الْكَلِمَاتُ وَالْأَفْعَالُ الْمُبَارَكَةُ الَّتِي كَرَّرَهَا مَرَاتٍ أَمَامَ أَصْحَابِهِمْ كُلِّهَا تَأْكِيدٌ وَبَيَانٌ لِأَهْمِيَّةِ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ، وَلِعِلَّاقَةِ الْحَجَرِ بِالْخَطِيئَةِ الْأُولَى، بَلْ وَالْخَطَايَا عَلَى طُولِ مَسِيرَةِ الْإِنْسَانِيَّةِ فِي هَذِهِ الْأَرْضِ

منظور از رکن، حجرالاسود است زیرا این سنگ در آن کار گذاشته شده است. ائمه ع نیز شیوهی پیامبر خدا ﷺ در بیان اهمیت سنگ را با گفتار و کردار خود ادامه دادند و بیان داشتند که سنگ، حامل کتاب عهد و پیمان است و این که آدم چهل روز گریست و مجلس گریه و سوگواری نزدیک سنگ برپا کرد تا گنااهش در نقض عهد مورد بخشش قرار گیرد: ((و ما پیش از این با آدم پیمان بستیم ولی فراموش کرد، و شکیبایش نیافتیم)) (۷).

این سنگ در ابتدا مرواریدی درشت و درخشان بود ولی در زمین به سبب گناهان بندگان، سیاه شد. این کلمات و اعمال مبارکی که (ائمه ع) بارها پیش روی اصحاب خود تکرار نموده اند، همگی تأکید و بیان اهمیت حجرالاسود است و این که حجر با گناه نخستین و بلکه با تمام گناهانی که در طول مسیر انسانیت بر روی این زمین صورت می گیرد، ارتباط دارد....

۶- المحاسن: ج ١ ص ٦٥

۷- طه: ١١٥.

ورسول الله محمد ﷺ دخل بيت الله فبدأ بالحجر وختم بالحجر، وأمر أصحابه أن يكون آخر عهدهم بالبيت استلام الحجر، بل ويستحب أن يستلم الحجر في كل طواف، ومس الحجر يُسببُ غفران الذنوب وحط الخطايا، بل وسجد رسول الله محمد ﷺ على الحجر الأسود ووضع جبهته عليه بعد أن قبله، فماذا يمكن أن تفهم من هذا غير أن الحجر هو أهم ما في البيت.

و پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ وارد خانه‌ی خدا شد و کارش را با حجر آغاز کرد و به آن خاتمه داد و به اصحابش نیز دستور داد که آخرین کار آنها در خانه‌ی خدا استلام (لمس و بوسیدن) حجر باشد. حتی استلام حجر در هر طواف مستحب است و لمس کردن حجر باعث آمرزش گناهان و ریزش خطاها می‌شود. پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ بر حجر الاسود سجده گزارد و پس از آن که سنگ را بوسید، پیشانی بر آن نهاد. از اینها چه می‌توان دریافت جز این که حجر الاسود، مهم‌ترین چیز در خانه‌ی خدا باشد؟

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع: (ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْحَجَّ فَكَتَبَ إِلَيَّ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابُهُ مِمَّنْ دَخَلَ فِي الْإِسْلَامِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَرِيدُ الْحَجَّ يُؤْذِنُهُمْ بِذَلِكَ لِيُحِجَّ مَنْ أَطَاقَ الْحَجَّ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى بَابِ الْمَسْجِدِ اسْتَقْبَلَ الْكَعْبَةَ وَذَكَرَ ابْنُ سِنَانٍ أَنَّهُ بَابُ بَنِي شَيْبَةَ فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ ثُمَّ أَتَى الْحَجَرَ فَاسْتَلَمَهُ، فَلَمَّا طَافَ بِالْبَيْتِ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ خَلْفَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ ع وَدَخَلَ زَمْزِمَ فَشَرِبَ مِنْهَا، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عِلْمًا نَافِعًا وَرِزْقًا وَاسِعًا وَشِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَسُقْمٍ، فَجَعَلَ يَقُولُ ذَلِكَ وَهُوَ مُسْتَقْبِلُ الْكَعْبَةِ، ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: لِيَكُنْ آخِرُ عَهْدِكُمْ بِالْكَعْبَةِ اسْتِلَامَ الْحَجْرِ فَاسْتَلَمَهُ ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الصَّفَا) الكافي: ج ٤ ص ٢٤٩. وروى البيهقي عن ابن عباس، قال: (رأيت رسول الله (رضي الله عنه) سجد على الحجر).

از عبدالله بن سنان روایت شده است که امام صادق ع فرمود: «رسول خدا ﷺ حج را بیان فرمود. پس برای هر کسی که وارد اسلام شده است و نوشته‌اش به او می‌رسد، نوشت که رسول خدا ﷺ اراده‌ی حج نمود و آنها را نیز به آن فرا می‌خواند که هر کسی در توانش هست، حج را به جا آورد.... پس وقتی به درب مسجد رسید رو به سوی کعبه نمود (و ابن سنان می‌گوید که آن در، درب بنی شیبه بود)؛ خداوند را حمد و ستایش نمود و او را ثنا گفت و بر پدرش ابراهیم درود فرستاد. سپس به سوی حجر آمد و آن را استلام نمود. وقتی خانه را طواف نمود پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز خواند و داخل زمزم شد و از آن نوشید، سپس

فرمود: خداوندا، از تو علم سودمند و روزی گشاده و شفا از هر درد و بیماری را مسئلت می‌نمایم. پیامبر ﷺ در حالی که روبه‌روی کعبه بود این جملات را بیان فرمود. سپس به یارانش فرمود: آخرین عهد شما به کعبه استلام (لمس و بوسیدن) حجر باشد. سپس آن را استلام نمود و به سوی صفا خارج شد». (۸) ، بیهقی از ابن عباس روایت کرده است که گفت: «پیامبر خدا ﷺ را دیدم که بر سنگ سجده نمود».

ولابد من الالتفات إلى أمر مهم جداً وهو أن رسول الله ﷺ قد سنَّ ركعتي الطواف عند مقام إبراهيم، وكان رسول الله ﷺ والأئمة ؑ يصلون عند مقام إبراهيم ع والذي يقف في صلاته عند مقام إبراهيم ع يكون الحجر الأسود بين يديه وفي قبلته، وهذا يُبين بوضوح تام انطباق هذه الآية على قائم آل محمد أو يوسف آل محمد أو الحجر الأسود ﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾ [يوسف: ٤].

موضوع بسیار مهمی که نباید از آن غافل شد این است که پیامبر خدا ﷺ دو رکعت در مقام ابراهیم را در طواف سنت نهاد و پیامبر خدا ﷺ و ائمه ع در مقام ابراهیم ع نماز می‌گزارند. کسی که برای نماز در مقام ابراهیم ع بایستد، حجر الاسود مقابل او و در جهت قبله‌اش قرار می‌گیرد و این به وضوح کامل بر انطباق آیهی زیر بر قائم آل محمد ع یا یوسف آل محمد ع یا حجرالاسود دلالت دارد: ((**آنگاه که یوسف به پدرش گفت: ای پدر، در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه دیدم؛ دیدم که سجده‌ام می‌کنند**)) (۹).

وقد بيّنت سابقاً ما معنى هذا السجود عندما بيّنت تأويل هذه الآية في الإمام المهدي ع، ولكن السجود هنا عند تأويله في القائم يكون لفاطمة والسر المستودع فيها معاً، تماماً كما أن السجود للكعبة والحجر الأسود المودع فيها، فيكون هنا الشمس محمداً ﷺ والقمر علياً ع والأحد عشر كوكبا هم الأئمة ؑ من ولد علي ع وفاطمة (عليها السلام) وهم: (الحسن والحسين وعلي ومحمد وجعفر وموسى وعلي ومحمد وعلي والحسن ومحمد)، وسجودهم بمعنى أنهم يُمهّدون للقائم ولإقامة العدل وإنصاف المظلوم، وبالخصوص أخذ حق صاحبة المظلومية الأولى والأعظم منذ خلق الله الخلق وإلى أن تقوم الساعة.

۸ - کافی: ج ۴ ص ۲۴۹.

۹ - يوسف: ۴.

پیش‌تر معنی این سجده را هنگامی که این آیه را بر امام مهدی ع تأویل کردم، بیان نمودم ولی سجده در اینجا به هنگام تأویل آن بر قائم برای فاطمه و سر به ودیعه نهاده شده در او می‌باشد درست مانند این که سجده برای کعبه و حجرالاسود نهاده شده در آن است؛ بنابراین در اینجا خورشید محمد ﷺ است و ماه، علی ع و یازده ستاره نیز ائمه ع از فرزندان علی ع و فاطمه ع می‌باشند که عبارتند از: «حسن، حسین، علی، محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن و محمد» و سجده‌ی آنها به این معنا است که آنها برای قائم و برای برپایی عدل و دادخواهی از مظلوم زمینه‌سازی می‌کنند؛ به ویژه برای احقاق حق آن بانویی که از زمانی که خداوند خلق را آفرید تا آن‌گاه که قیامت برپا شود، صاحب نخستین و عظیم‌ترین مظلومیت می‌باشد.

أما سجود بقية الخلق ممن فرض عليهم أن يسجدوا إلى الكعبة وبالتالي إلى الحجر الأسود فهو بمثابة إشارة واضحة وبيان أنهم بأجمعهم يمهدون للقائم سواء شاءوا أم أبوا، قال تعالى: ﴿الَّذِينَ تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُّكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ﴾ [الحج: ١٨]. فالكل يُمهّد للوارث أو القائم شاءوا أم أبوا، فالشمس والقمر والنجوم يمهدون للقائم، وأيضاً من حقّ عليه العذاب يمهّد للقائم وكلّ بحسبه، فحركة الخلق ومسيرتهم العامة هي تمهيد للقائم الذي ينصف المظلومين، وإن كان أكثر الخلق يجهلون هذا، تماماً كطوافهم بالكعبة والحجر الأسود المودع فيها مع أنهم لا يكادون يفقهون شيئاً من طوافهم.

اما سجده‌گزارى ساير خلائق يعنى كسانى كه سجده كردن به كعبه و به دنبال آن سجده كردن به حجر الاسود بر آنها واجب است، اشاره‌ای آشکار بر این است که آنها همگی برای قائم زمینه‌سازی می‌کنند، چه بخواهند و چه نخواهند! خدای تعالی می‌فرماید: ((آیا ندیده‌ای که هر کس در آسمان‌ها و هر کس که در زمین است و آفتاب و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم خدا را سجده می‌کنند؟ و بر بسیاری عذاب حق است و هر که را خدا خوار سازد، هیچ گرامی‌دهنده‌ای نخواهد داشت زیرا خدا هر چه بخواهد همان می‌کند)) (۱۰).

بنابراین همگی در حال زمینه‌سازی برای وارث یا قائم هستند، چه بخواهند و چه نخواهند! خورشید و ماه و ستارگان برای قائم مقدمات را فراهم می‌کنند. همچنین کسی که عذاب بر او محقق شده است نیز زمینه‌ساز قائم است، هر یک به فراخور حال و وضعیت خود. حرکت

خلایق و مسیر عمومی آنها زمینه‌سازی برای قائم است؛ کسی که از ستم‌دیدگان دادخواهی می‌کند. البته اکثر مردم نسبت به این موضوع جاهل‌اند، دقیقاً مانند طوفانی که گرد کعبه و حجرالاسود که در کعبه قرار داده شده است، می‌نمایند و با این حال از طواف خود چیزی نمی‌فهمند.

أما في الأديان السابقة فقد ذكر الحجر أيضاً في التوراة والإنجيل:

در ادیان پیشین، نام سنگ در تورات و انجیل نیز آمده است:

«قال لهم يسوع أما قرأتم قط في الكتب الحجر الذي رفضه البنائون هو قد صار رأس الزاوية ومن قبل الرب كان هذا وهو عجيب في أعيننا لذلك أقول لكم إن ملكوت الله ينزع منكم ويعطى الأمة التي تعمل أثماره ومن سقط عليه هذا الحجر يترضض ومن سقط هو عليه يسحقه» إنجيل متى - الأصحاح الحادي والعشرون.

«۴۲ آن‌گاه عیسی به آنها فرمود: مگر در کتاب نخوانده‌اید که آن سنگی که معماران ردّش نمودند، رأس زاویه شد (سنگ اصلی بنا شد). این کار پروردگار است و به نظر ما عجیب می‌باشد. ۴۳ بنابراین به شما می‌گویم که ملکوت خدا از شما گرفته و به امتی داده خواهد شد که ثمرات و میوه‌هایی شایسته به بار آورد. ۴۴ اگر کسی بر روی این سنگ بیفتد کوفته و خرد خواهد شد و هرگاه آن سنگ بر روی کسی بیفتد او را می‌کوبد و نرم می‌کند.» (۱۱)

فالحجر الذي تكلم عنه عيسى ع هو في أمة أخرى غير الأمة التي كان يخاطبها، فالملكوت ينزع من الأمة التي كان يخاطبها عيسى ع وهم بنو إسرائيل والذين آمنوا بعيسى ع - لأنه كان يخاطب بهذا الكلام تلاميذه المؤمنين به وغيرهم من بقية الناس - ويعطى للأمة المرتبطة بالحجر التي تعمل أثمار الملكوت، فكلام عيسى ع واضح كل الوضوح أنه في بيان فضل حجر الزاوية، وأن الملكوت سينزع في النهاية ممن يدعون اتباع عيسى، ويعطى لأمة الحجر وهم أمة محمد وآل محمد ﷺ، فعيسى ع ربط بحكمة بين الحجر وبين الأمة التي تعطى الملكوت في النهاية.

سنگی که عیسی ع در مورد آن صحبت کرده است، در امت دیگری غیر از امتی که او آنها را خطاب قرار داده بود، می‌باشد. ملکوت از امتی که عیسی ع آنها را مخاطب نموده بود یعنی

بنی اسرائیل و کسانی که به عیسی ع گرویدند ستانده می‌شود زیرا او این سخنان را خطاب به شاگردانش که به او ایمان داشتند و نیز دیگر مردمان بیان کرده بود و این سنگ به امت مرتبط با سنگ که به دستاوردهای ملکوت عمل می‌کنند، داده می‌شود. کاملاً واضح است که سخن حضرت عیسی ع در مقام بیان فضیلت «سنگ زاویه» (سنگ بنا) ایراد شده است و این که زمامداری را در نهایت از کسانی که مدعی پیروی از عیسی هستند می‌گیرد و به امت سنگ که امت محمد و آل محمد ع هستند عطا می‌نماید. عیسی ع ارتباط بین سنگ و بین امتی که در نهایت ملکوت و پادشاهی به ایشان داده می‌شود را به صورتی حکیمانه به تصویر کشیده است.

وأيضاً: قابل هذه الأمة ببني إسرائيل ومن يدعون اتباعه وبين أنهم لن يناولوا الملكوت في النهاية، فعيسى ع جعل الحجر علة إعطاء الملكوت لأمة أخرى غير الأمة التي تدعي اتباع موسى ع وعيسى ع، أي أن من يشهد لهم الحجر بأداء العهد والميثاق ومن ينصرونه هم من سيرثون الملكوت، سواء كان في هذه الأرض بإقامة حاكمية الله أم في السماوات عندما يكشف الله لهم عن ملكوته ويجعلهم ينظرون فيه، أم في النهاية عندما يسكنهم الله الجنان في الملكوت. ومن يريد أن يُفسر هذا الكلام بصورة أخرى ويقول: إن عيسى أراد بهذا الكلام نفسه ويصر على هذا القول، فإنه يغالط ولا يطلب معرفة الحقيقة، وإلا فليقرأ أصل القول وهو لداود ع في المزامير، فأيضاً يمكن أن يقول اليهود: إن داود قصد نفسه، وهكذا لا ينتهي الجدل.

ایشان همچنین این امت را با بنی اسرائیل و کسانی که ادعای پیروی از او را دارند مقایسه کرده و بیان داشته است که اینها در نهایت به زمامداری نمی‌رسند. بنابراین عیسی ع سنگ را علت دادن ملکوت و پادشاهی به امت دیگری غیر از امتی که مدعی پیروی از موسی ع و عیسی ع هستند برمی‌شمارد؛ یعنی کسانی که حجر گواهی می‌دهد که به عهد و ميثاق وفا کرده‌اند و او را یاری رسانده‌اند، همان کسانی‌اند که پادشاهی را به ارث می‌برند، چه در این زمین باشد با برپایی حاکمیت خدا و چه در آسمان‌ها آن‌گاه که خداوند از ملکوتش بر آنها پرده بردارد و آنها را کسانی قرار دهد که در آن نظاره می‌کنند یا در نهایت خداوند ایشان را در بهشت ملکوتی جای می‌دهد.

کسی که مصرانه می‌خواهد این کلام را به صورت دیگری تفسیر کند و بگوید منظور عیسی ع از این حرف خودش بوده است، در واقع مغلطه‌گری می‌کند و به دنبال شناخت حق و حقیقت نیست. این شخص باید اصل کلام را که سخن داوود ع در مزامیر است بخواند. اینجا نیز ممکن است یهودیان بگویند که داوود خودش را قصد کرده است؛ که در این صورت

این مناقشه را پایانی نیست.

ولكن الحقيقة إنّ داوود ع وعيسى ع أرادوا المخلص الذي يأتي باسم الرب في آخر الزمان، وقد بشر به عيسى ع في مواضع أخرى في الإنجيل وسماه المعزي والعبد الحكيم، وهنا سماه حجر الزاوية فيكون السؤال: مَنْ هو الذي عُرف أو يمكن أن يُعرف بأنه حجر الزاوية؟ هل أن داود أو عيسى (عليهما السلام) عُرفوا بأنهم حجر الزاوية في بيت الرب؟ أو ذُكروا في موضع آخر على أنهم حجر الزاوية في بيت الرب؟ وهل هناك حجر موضوع في زاوية بيت الرب أو الهيكل عند اليهود والنصارى يدل على داود أو عيسى (عليهما السلام)؟

ولی حقیقت آن است که داوود ع و عیسی ع نجات‌دهنده‌ای را که در آخرالزمان به نام پروردگار می‌آید قصد کرده‌اند. عیسی ع در جاهای دیگری در انجیل به او بشارت داده و وی را عزت داده شده و بنده‌ی حکیم نام نهاده است و در اینجا نیز «حجر زاویه» (سنگ اصلی بنا) می‌خواندش. اینجا سؤالی پیش می‌آید: چه کسی است که سنگ بنا را شناخت یا ممکن است او را بشناسد و بداند که سنگ بنا کیست؟ آیا به داوود یا عیسی ع گفته شده است که آنها خود، سنگ بنا در خانه‌ی پروردگار هستند؟ یا در جایی دیگر به آنها یادآوری شده است که ایشان سنگ بنا در خانه‌ی خدا هستند؟ و آیا در گوشه‌ی خانه‌ی خدا یا در هیكل، سنگی قرار داده شده است تا یهود و نصارا را هدایت کند که سنگ بر داوود یا عیسی ع دلالت دارد؟

الحقيقة، إنّ هذا غير موجود ولكنه موجود في الأمة الأخرى من ولد إبراهيم ع، وفي بيت الرب الذي بناه إبراهيم ع وإسماعيل ع ابنة، وموجود في الزاوية وبالذات الزاوية التي اسمها الركن العراقي، وكل هذه الأمور تشير إلى أمر واحد هو المخلص الذي يأتي في آخر الزمان أو الذي أشار إليه داود في المزامير أنه حجر الزاوية والآتي باسم الرب.

واقعیت آن است که چنین چیزی وجود ندارد ولی در امت دیگری از فرزندان ابراهیم ع موجود است؛ و در خانه‌ی خدایی که ابراهیم ع و پسرش اسماعیل ع بنا نهادند وجود دارد و در گوشه و دقیقاً در گوشه‌ای که رکن عراقی نام دارد، استقرار یافته است. تمام این موارد به یک چیز دلالت دارد و آن نجات‌دهنده‌ای که است در آخرالزمان می‌آید یا کسی که داوود در مزامیر به او با «سنگ زاویه» (سنگ بنا) اشاره کرده و گفته است که به نام پروردگار می‌آید.

«..... 19 افتحوا لي أبواب البر. أدخل فيها وأحمد الرب. 20 هذا الباب للرب. الصديقون يدخلون فيه. 21 أحمذك لأنك استجبت لي وصرت لي خلاصاً. 22 الحجر الذي رفضه البنائون قد صار رأس الزاوية. 23 من قبل الرب كان هذا وهو عجيب في أعيننا 24 هذا هو اليوم الذي صنعه الرب. نبتهج ونفرح فيه. 25 آه يا رب خلص. آه يا رب أنقذ. 26 مبارك الآتي باسم الرب. باركناكم من بيت الرب» التوراة: مزامير - المزمور المئة والثامن عشر- العهد القديم والجديد: ج ١ - مجمع الكنائس الشرقية: ص ٩١٥.

«... ١٩ دروازه‌های عدالت را برایم بگشاید تا داخل شوم و پروردگار را سپاس گویم. ٢٠ این، دروازه‌ی پروردگار است. عادلان به آن داخل می‌شوند. ٢١ تو را سپاس می‌گویم زیرا که مرا اجابت فرمودی و نجات من شدی. ٢٢ سنگی را که معماران رد کردند، سنگ رأس زاویه (سنگ اصلی بنا) شد. ٢٣ این از جانب پروردگار است و در نظر ما عجیب می‌نماید. ٢٤ این همان روزی است که پروردگار آن را ساخت. در آن، خوشی کنیم و شادمان باشیم. ٢٥ آه ای پروردگار، نجات بخش! آه ای پروردگار، ما را خلاص کن. ٢٦ مبارک باد او که به نام پروردگار می‌آید. شما را از خانه‌ی پروردگار برکت می‌دهیم...» (١٢).

وللتأكيد أكثر على أن المراد بحجر الزاوية في التوراة وفي الإنجيل هو المخلص الذي يأتي في آخر الزمان وفي العراق وهو قائم الحق، أورد هذه الرؤيا التي رآها ملك العراق في زمن دانيال النبي u وفسرها دانيال النبي u، وهي تكاد لا تحتاج إلى توضيح:

برای تأکید بیشتر بر این که مراد از سنگ بنا در تورات و انجیل، همان نجات دهنده‌ای است که در آخرالزمان در عراق می‌آید و او قائم به حق است، این رؤیا را که پادشاه عراق در زمان دانیال نبی ع دیده و آن حضرت آن را تفسیر کرده است، می‌آورم. این رؤیا تقریباً از شرح و توضیح بی‌نیاز است:

وهذا قول دانيال النبي u لملك العراق، وهو يخبره برؤياه وتفسيرها كما في التوراة الموجود:

این سخن دانیال نبی ع خطاب به پادشاه عراق است که در آن خوابش و تفسیر آن را طبق آنچه در تورات موجود است، به وی اطلاع می‌دهد:

«.....31 أنت أيها الملك كنت تنظر وإذا بتمثال عظيم هذا التمثال العظيم البهي جداً وقف قبالتك ومنظره هائل. 32 رأس هذا التمثال من ذهب جيد. صدره وذراعاها من فضة. بطنه وفخذه من نحاس. 33 ساقاه من حديد. قدماه بعضهما من حديد والبعض من خزف. 34 كنت تنظر إلى أن قطع حجر بغير يدين فضرب التمثال على قدميه اللتين من حديد وخزف فسحقهما. 35 فانسحق حينئذ الحديد والخزف والنحاس والفضة والذهب معا وصارت كعصافاة البيدر في الصيف فحملتها الريح فلم يوجد لها مكان. أما الحجر الذي ضرب التمثال فصار جبلاً كبيراً وملاً الأرض كلها. 36 هذا هو الحلم. فنخبر بتعبيره قدام الملك 37 أنت أيها الملك ملك ملوك لأن إله السموات أعطاك مملكة واقتدارا وسلطانا وفخرا. 38 وحيثما يسكن بنو البشر ووحوش البر وطيور السماء دفعها ليديك وسلطك عليها جميعها. فأنت هذا الرأس من ذهب. 39 وبعدك تقوم مملكة أخرى أصغر منك ومملكة ثالثة أخرى من نحاس فنتسلط على كل الأرض. 40 وتكون مملكة رابعة صلبة كالحديد لأن الحديد يدق ويسحق كل شيء وكالحديد الذي يكسر تسحق وتكسر كل هؤلاء. 41 وبما رأيت القدمين والأصابع بعضها من خزف والبعض من حديد فالمملكة تكون منقسمة ويكون فيها قوة الحديد من حيث إنك رأيت الحديد مختلطاً بخزف الطين. 42 وأصابع القدمين بعضها من حديد والبعض من خزف فبعض المملكة يكون قوياً والبعض قصماً. 43 وبما رأيت الحديد مختلطاً بخزف الطين فإنهم يختلطون بنسل الناس ولكن لا يتلاصق هذا بذاك كما أن الحديد لا يختلط بالخزف. 44 وفي أيام هؤلاء الملوك يقيم إله السموات مملكة لن تنقرض أبداً وملكها لا يترك لشعب آخر وتسحق وتفني كل هذه الممالك وهي تثبت إلى الأبد. 45 لأنك رأيت أنه قد قطع حجر من جبل لا بيدين فسحق الحديد والنحاس والخزف والفضة والذهب. الله العظيم قد عرّف الملك ما سيأتي بعد هذا. الحلم حق وتعبيره يقين» التوراة: سفر دانيال - الأصحاح الثاني.

«.... ٣١ ای پادشاه تو در خواب مجسمه‌ی بزرگی دیدی که بسیار درخشان و ترسناک بود و در پیش روی تو بر پا شد. ٣٢ سر آن از طلائی خالص ساخته شده بود و سینه و بازوهایش از نقره، شکم و ران‌هایش از برنج ٣٣ ساق‌های او از آهن و پاهایش قسمتی از آهن و قسمتی از گل بود. ٣٤ وقتی تو به آن نگاه می‌کردی، سنگی بدون این که کسی به آن دست بزند، به

پاهای گلی و آهنین آن مجسمه اصابت کرد و آن مجسمه را در هم شکست. ۳۵ آن گاه آهن، گل، برنج، نقره و طلا همه با هم خرد شدند و باد ذرات آن را همچون گرد و غباری که در تابستان از کاه خرمن برمی‌خیزد چنان پراکند که دیگر اثری از آن بر جای نماند. اما آن سنگی که به مجسمه برخورد کرد آن قدر بزرگ شد که مانند کوه بزرگی گردید و سراسر روی زمین را پوشانید. ۳۶ این خواب (پادشاه) بود و تعبیرش را برای پادشاه بیان خواهیم نمود ۳۷ ای پادشاه، تو شاه شاهان هستی، چرا که خدای آسمان‌ها به تو سلطنت و قدرت و قوت و شکوه بخشیده است. ۳۸ و هر جا که بنی بشر در آن سکونت دارند و حیوانات صحرا و پرندگان آسمان، همه را تسلیم تو نموده و تو را بر آنها غالب گردانیده است. تو آن سر طلایی هستی. ۳۹ بعد از تو، سلطنت دیگری روی کار خواهد آمد که به بزرگی سلطنت تو نخواهد بود. بعد از آن سومین سلطنت که جنس آن از برنج است روی کار خواهد آمد که بر تمام زمین حکمرانی خواهد کرد. ۴۰ پس از آن چهارمین سلطنت است که قدرتی مانند آهن دارد. همان طوری که آهن همه چیز را نرم و خرد می‌کند، آن هم همه چیز را نرم و خرد خواهد کرد. ۴۱ تو همچنین در خواب دیدی که پاها و انگشت‌ها قسمتی از گل و قسمتی از آهن بود. این نشانه‌ی آن است که آن سلطنت، قسمت قسمت خواهد شد. همان طوری که آهن و گل با هم مخلوط شده بود، آن سلطنت هم مقداری از قدرت آهن را خواهد داشت. ۴۲ اما انگشت‌ها که قسمتی از آهن و مقداری از گل ساخته شده بود، به این معنی است که بخشی از آن سلطنت قوی و بخشی از آن شکننده خواهد بود. ۴۳ تو مشاهده کردی که آهن و گل با هم مخلوط شده بودند. معنی آن این است که پادشاهان آن دوره کوشش خواهند کرد که خویشتن را با نسل انسان آمیخته سازند. ولی همان طوری که گل و آهن نمی‌توانند با هم آمیخته شوند، آن‌ها هم در هدف خود موفق نخواهند شد. ۴۴ در زمان آن پادشاهی، خدای آسمان‌ها سلطنتی بر پا خواهد کرد که هیچ گاه از بین نخواهد رفت. آن سلطنت هرگز مغلوب هیچ ملتی نخواهد شد؛ تمام این سلطنت‌ها را به کلی از بین می‌برد و خود تا ابد باقی خواهد ماند. ۴۵ تو دیدی که سنگی بدون دخالت دست از کوه جدا شد و آهن، برنج، گل، نقره و طلا را خرد کرد. خدای بزرگ از آنچه در آینده اتفاق خواهد افتاد پادشاه را آگاه ساخته است. این خواب، حق و تعبیرش دقیق است.» (۱۳)

إذن، فالحجر أو المخلص الذي ينقض هيكل الباطل وحكم الطاغوت والشيطان على هذه الأرض، ويكون في ملكه نشر الحق والعدل في الأرض يأتي في آخر الزمان، ويأتي في العراق كما هو واضح في رؤيا دانيال، وهو الحجر الذي ينسف الصنم أو حكم الطاغوت والأنا، بينما لا عيسى ع ولا داود ع أرسلوا في العراق وفي آخر الزمان، فلا يمكن أن يكون أي منهما هو حجر الزاوية المذكور، بل تبين بوضوح من كل ما تقدم أن حجر الزاوية في اليهودية

والنصرانية هو نفسه الحجر الأسود الموضوع في زاوية بيت الله الحرام في مكة.

بنابراین سنگ یا نجات دهنده‌ای که هیكل باطل و زمامداری طاغوت و شیطان بر این زمین را در هم می‌شکند و در حکومت او حق و عدل در زمین منتشر می‌شود، در آخرالزمان و در عراق ظهور می‌یابد که این معنا در خواب دانیال واضح است. این همان سنگی است که بُت یا زمامداری طاغوت و انانیت را از اصل بر می‌کند و ویران می‌سازد. این در حالی است که نه عیسی ع و نه داوود ع هیچ یک نه به عراق فرستاده شده بودند و نه در آخرالزمان بودند؛ بنابراین امکان ندارد که هیچ کدامشان همان سنگ بنای مزبور باشند. بلکه از تمام مطالب پیشین به روشنی مشخص می‌شود که سنگ بنایی که در یهودیت و نصرانیت وجود دارد، همان حجرالاسودی است که در گوشه‌ی بیت الله الحرام در مکه نهاده شده است.

فالحجر الأسود الموضوع في ركن بيت الله والذي هو تجلٍ ورمز للموكل بالعهد والميثاق، هو نفسه حجر الزاوية الذي ذكره داود وعيسى (عليهما السلام)، وهو نفسه الحجر الذي يهدم حكومة الطاغوت في سفر دانيال ع، وهو نفسه قائم آل محمد أو المهدي الأول الذي يأتي في آخر الزمان كما روي عن رسول الله محمد ﷺ وأهل بيته (عليهم السلام).

حجر الاسودی که در رکن خانه‌ی خدا قرار داده شده، تجلی و نماد موکل بر عهد و پیمان است، و همان سنگ بنایی است که داوود و عیسی ع ذکر کرده‌اند و این همان سنگی است که در سفر دانیال ع حکومت طاغوت را منهدم می‌سازد؛ او، همان قائم آل محمد یا مهدی اول است که همان‌طور که در روایت‌های پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ و اهل بیت ایشان ع وارد شده است، در آخرالزمان می‌آید.

* * *

